

پاییز؛ افول طبیعت، طلوع شهر

فصل‌ها هر کدام علامت‌ها و نشانه‌های خاص خود را دارند؛ سفیدی برف، سبزی بهار و گرمای تابستان. زمستان؛ آدمک‌های سفید برفی، بهار؛ شکوفه‌هایش و تابستان با دریا و تعطیلاتش اما پاییز نشانه‌های عجیب‌تری دارد، نشانه‌ای وابسته به صدا و ...



پاییز؛ افول طبیعت، طلوع شهر فصل‌ها هر کدام علامت‌ها و نشانه‌های خاص خود را دارند؛ سفیدی برف، سبزی بهار و گرمای تابستان. زمستان؛ آدمک‌های سفید برفی، بهار؛ شکوفه‌هایش و تابستان با دریا و تعطیلاتش اما پاییز نشانه‌های عجیب‌تری دارد، نشانه‌ای وابسته به صدا و رنگ.

شاید بهار را هم بتوان با صدای پرنده‌ها توصیف کرد و زمستان را با صدای سوز و توفان سرما، اما پاییز است و صدای خش خش برگ‌ها زیر پا. پاییز است و رنگ زرد و سرخ برگ‌ها. کسی از بهار بد نمی‌گوید، زمستان بجز سرمایش آن هم برای سرمای‌ها و بی‌خانمان‌ها خبری ناگوار ندارد. تابستان هم که همه شادی است و غوغای آفتاب. در این میان اما خزان پر قدرت است و جز عشق و نفرت، حسی میانه و خنثی نمی‌آفریند. عشاق عاشق پاییزند و شکست خورده‌های عشق در پاییز دلگیرند و افسرده. پاییز یا افسرده می‌کند یا آرام؛ یا دعوت به قدم زدن طولانی می‌کند یا وادار به خانه نشینی مدام؛ یا حبس یا آزادی!

خزان در ترانه‌های عاشقانه فراوان توصیف و در سروده‌های سیاسی هم به تلخی از آن یاد شده است. پاییز ابهام طبیعت و بیشتر از همیشه اثبات‌کننده این اصل است که لذت و رنج چیزی در درون ماست. می‌توانیم از زیبایی رنگ‌ها و بادهای خنک و لباس‌های نیمه‌گرم پاییزی خرسند باشیم و به زیباترین عواطفمان نوازشی ببخشیم و از سوی دیگر با تعبیری تلخ از پایان و پیری و روشنایی کوتاه، تن و جان را به افسردگی و اندوه سنگین بسپاریم. می‌توانیم خلاصی از گرما را مبارک بشماریم و از سوی دیگر شروع سرما را تلخ و رنج آلود بشماریم. آنچه مسلم است، این که پاییز در همه این حال‌ها هم مقصر است و بی‌گناه. مقصر است به دلیل بودنش و هم بی‌گناه است به دلیل این که بودنش طبیعی و ناگزیر است.

در صحنه اجتماع جنب و جوشی که روزهای پاییز را فرامی‌گیرد، بی‌ظن و عجیب است. در فصل آغاز مدارس صبح‌ها خیابان‌ها شلوغ و پرترافیک است. بچه‌های قد و نیم‌قد با روپوش‌های مدرسه و کوله‌هایشان از میان برگ‌ها می‌دوند و شادی می‌کنند. پدرها و مادرها دیگر وقت استراحت ندارند و علاوه بر کار، گویا مدرسه آنها هم شروع شده است. شب‌های شلوغ تابستان تبدیل به صبح‌های پرترافیک پاییز می‌شود. دوباره کلاس و درس و نگرانی از تکالیف و نتایج مدرسه. تضاد بین طبیعت و فرهنگ زندگی بشری هیچ‌گاه به اندازه پاییز تا این حد آشکار نیست. افول طبیعت و طلوع شهر. شب‌های خلوت پاییزی، خانه‌هایی که چراغ‌هایشان زودتر از همیشه روبه خاموشی می‌رود. انگار که شب فراوان است و بی‌ارزش و آنچه قیمتی است روز است و آفتاب، مغلوب شدن شب‌های شاد تابستانی در مصاف با روزهای پرکار پاییزی، از تغییرات عمده فصل برگریزان است.

پاییز را اگر با توجه به اعتدال فصلی بنگریم در نقطه خاصی قرار دارد؛ اعتدالی بین استقرار و استحکام طبیعت در تابستان و انقلاب زمستان. زمستان زمین را دگرگون می‌کند، اما بهار و سپس تابستان نقطه اثبات و به اندازه رسیدن طبیعت است. پاییز در این میان کمی از بهار دارد و کمی از زمستان. از سرما و بی‌باری طبیعت بهره‌ای دارد و از اعتدال و اندازه‌گیری هم بهره‌ای. از نظر ستاره‌شناختی این فصل را میان دو نقطه اعتدال پاییزی و انقلاب زمستانی می‌دانند. پاییز مقدمه‌ای بر دگرگونی است، نه خود دگرگونی. دگرگونی در زمستان رخ می‌دهد. پاییز تنها زمینه است و بارقه‌های اول دگرگونی. شاید به همین دلیل هم از قدیم گفته‌اند جوجه را آخر پاییز می‌شمارند، یعنی نتیجه کار در زمان استقرار و ثبات مشخص می‌شود. پاییز در انتها به ثبات می‌رسد که زمان غلبه مطلق و انقلابی سرماست.

واژه فارسی پاییز را برگرفته از $pti-z(a)ya$ - به معنی «نزدیک زمستان» دانسته‌اند. این واژه مرکب از pti پیشوند به معنی «نزدیک، کنار» و $z(a)ya$ «زمستان»، برگرفته از اوستایی $zyam$ «زمستان» است. درباره ریشه‌شناسی پاییز، پیشنهادها دیگری نیز مطرح شده و برخی محققان، پاییز را از ایرانی باستان $pati-daiza$ «خرمن، محصول» برگرفته از $daiz$ «ناباشتن، گردآوردن» و یا از ایرانی باستان pta - «افتادگی، سقوط» از ریشه pat - «افتادن» و پسوند e یا مشتق از ایرانی باستان $pati-aixa$ مرکب از پیشوند $pati$ و «سرما، یخ» نیز دانسته‌اند.

سال در نزد اقوام هند و اروپایی به سه فصل زمستان، بهار و تابستان تقسیم می‌شده است. این مساله در کنار نوع نام یافتن پاییز و معنا و ریشه‌های این لغت نشان می‌دهد که خزان همانند فصل‌های دیگر معنای مستقلی نداشت، نزدیک زمستان بودن، مهم‌ترین هویتی است که آدمیان در ابتدا به پاییز دادند اما کار به اینجا ختم نشد. به همین دلیل که پاییز جایگاهی بود

که به طور طبیعی و بسادگی کنار فصل های دیگر قرار نمی گرفت، تفسیر و نگاه انسانی بیشتر از فصل های دیگر بر آن غلبه کرد. در واقع با آشنایی انسان های ابتدایی با کشاورزی بود که این فصل به بهار و تابستان و زمستان افزوده شد.

آثار هنری نظیر شعرها، ترانه ها و نقاشی هایی که با نگاه به پاییز و مشتقات انسانی آن تولید شده، نشانه ای از میزان علاقه و توجه فرهنگ بشری بخصوص طبایع لطیف به این فصل است. با توجه به میزان اختیار انسان در لذت بردن یا نبردن از این فصل باید راه های همنشینی با پاییز را آموخت. باید روزهایش را گرمی داشت. پاییز بهترین فصل برای سفر است. جاده های رنگین و خلوتی که به شهرهای شمالی ایران منتهی می شود، در پاییز تصویری دگرگون و غریب دارند. قدم زدن در پارک های شهر، شنیدن موسیقی های پاییزی و دیدن فیلم های عاشقانه، پاییز را خوش طعم می کند. هر پاییز جلوه ای از طبع متغیر و نو شدن عواطف انسانی است. همان طور که در سینما اکران تابستانی و اکران عید، هویت و وسواس خاصی می طلبد، شاید بد نباشد که هر انسانی هم فکر شده و با وسواس در خانه خود جشنواره ای از فیلم های پاییزی راه بیندازد. به میزانی که اختیار به ما داده می شود، به میزانی که قدرت تفسیرمان از یک فصل زیاد می شود، نیاز به مهارت در لذت بردن هم در ما بیشتر می شود. مهارت حل شدن در دگرگونی و درک آخرین ماه ها و روزهای اعتدال قبل از انقلاب توفانی زمستان.

ایرانیان همواره با جشن ها، میانه خوبی داشته اند. هر فصلی چندین جشن برای ایرانیان داشته است که هر کدام معنا و مفهوم خاص خود را تداعی می کردند. این جشن ها نشانه همان همنشینی و هماهنگی با فصل ها بوده که شامل پاییز هم می شده است. جشن های بهاری، تابستانی، پاییزی و زمستانی اغلب نشانه هماهنگی و درک عمیق جامعه ایرانی از طبیعت بوده است، نوعی هم آوازی و طبیعت گرایی که در آن رسیدن به تعادل و هماهنگی و اعتدال در کنار طبیعت، ارزشی شایسته جشن بوده است و نوعی شکرگزاری عملی نسبت به آنچه طبیعت به انسان ارزانی داشته است. آنچه در ادامه می آید، سه جشن مهم پاییزی است که از ایران باستان به جامانده اند:

مهرگان

روز شانزدهم ماه مهر به نام ایزد مهر نامیده شده که تلاقی این دو نام، هنگام برگزاری یکی از جشن های ایرانی است به نام مهرگان. این جشن شش روز طول می کشیده تا روز بیست و یکم (رام روز) که مهرگان بزرگ نامیده می شد. جشن مهرگان قطعا پیش از زردشت وجود داشته است. زمان آن تقریبا در آغاز نیمه دوم سال و رفتن به پیشواز زمستان است. درباره پیدایش آن روایت های مختلفی در دست است، اما مشهورترین آنها در بزرگداشت این جشن پیروزی فریدون بر ضحاک و به بند کشیدن ضحاک در کوه دماوند است.

آبانگان

روز دهم ماه آبان به نام ایزد موکل آب، آناهیتا نامگذاری شده است که در این روز، جشنی موسوم به آبانگاه برگزار می شود. در روایت ها آمده در این روز زو یا زاب، پسر طهماسب به پادشاهی رسید و مردمان را فرمود تا جوی ها بکنند و آب ها را در آن روان کنند. جشن آبانگان تا ورود اسلام به ایران با حضور در کنار آب ها و با شادی و خواندن نیایش های مربوط به ایزدان آب برگزار می شده است. این جشن در تقویم امروزی روز چهارم آبان است.

آذرگان

روز نهم ماه آذر - که به نام ایزد آذر از ایزدان مهم ایران باستان نامگذاری شده - جشنی به نام آذرگان که از جشن های مربوط به آتش است، برگزار می شده است. مطابق تقویم امروزی این روز سوم آذر است و تنها زرتشتیان با رفتن به آتشکده ها و خواندن نیایش آن را گرمی می دارند.

منابع:

بهار، مهرداد (1376) پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و پاره دوم)، تهران: آگه

حسن دوست، محمد (1383) فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی جلد اول (آ - ت) تهران: نشر آثار فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

بهرامی، عسکر (1383) جشن های ایرانیان. تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی

